



ومن يؤمن بالله واليوم الآخر

الحمد لله الذي جعل في القرآن  
التي هي الهدى والرحمة  
والنور والهدى

والمطبع مصطفى محمد مصطفى خان طبع في



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل النكاح سراً للسفاح وخلق الإنسان من بطفه أمشاجاً  
 جعله سمعاً بصيراً وخلقكم من نفس واحدة وجعل منكم أزواجاً وممّن هم بها  
 رجالاً كثيرًا ونساءً وقدره تقدیر والصلوة على من أسس إلى الخلق كافة  
 وبعت هاديًا إلى الناس نبيهم أو كبرياء أو على آله وأصحابه الذين ظهر لهم حب الشورى  
 والطغيان تطهيراً أما بعد سيكو دينه سكين حال الدين محمد عرف حسن على الهاشمي عني عنه  
 بعضي وستان نسخ الاعتقاد وخصان اتق الواد ودرخواست فرمودند که طریقه کج خواندن گیت مهر و خدایا  
 در این شد و تعلق بدان برآوردند و در وقت تحریر نمایند این سکه موجب را برپای خاطر دوستان صدق و عجب  
 صاحب این در سبک تحریرم تا حکم خدا و رسول که در بیان سنت سینه نکاح باشد تحقیق نموده بوقت حاجت مطلب  
 رساله سطور را بنویس و نماید و در اتباع طریقه حسن است تمام تمام و احتیاط بسیار در عقد نمودن و دعوت قوت  
 این رساله العمل از خود هر قدر که ضرورت بدان تقدیرین شایسته تحریر میشود و این رساله را بر یک مقدمه دو مقصد نکاح  
 رقیب اوم و به تحقیق اشتاق فی بیان النکاح و الصدق موسوم ختم و ما تو فیقی  
 بالله علیه تو کلت والیه انیب مقدمه در تنبیه الغافلین مذکور است که شخصی پس خود را بجهت  
 شریف حضرت امیر المومنین فاروق اعظم نم آورده بموقف عرض رسانید که این قرآنم حق پدری که بر زنده است  
 او انیکند که تنبیه و سیاست و ضرورت امیر المومنین عرض پس شایسته کرده فرمود که خدای تو ای حق و الهی

سخن و کلام  
 در بیان  
 نکاح  
 و  
 صدق  
 موسوم  
 ختم  
 و  
 ما  
 تو  
 فیقی  
 بالله  
 علیه  
 تو  
 کلت  
 والیه  
 انیب  
 مقدمه  
 در  
 تنبیه  
 الغافلین  
 مذکور  
 است  
 که  
 شخصی  
 پس  
 خود  
 را  
 بجهت  
 شریف  
 حضرت  
 امیر  
 المومنین  
 فاروق  
 اعظم  
 نم  
 آورده  
 بموقف  
 عرض  
 رسانید  
 که  
 این  
 قرآنم  
 حق  
 پدری  
 که  
 بر  
 زنده  
 است  
 او  
 انیکند  
 که  
 تنبیه  
 و  
 سیاست  
 و  
 ضرورت  
 امیر  
 المومنین  
 عرض  
 پس  
 شایسته  
 کرده  
 فرمود  
 که  
 خدای  
 تو  
 ای  
 حق  
 و  
 الهی

اولاد فرزند میمانده است تو چرا حق پدر میگیراری وی عرض ساخت که یا امیر المومنین آری حق والدین اولاد  
ثابت است اما حق اولاد هم بر ذمه والدین چیزی نیست فرمود آری وی عرض کرد که ای حق است امیر المومنین فرمود  
که چهار حق است یکی آنکه مادر او که حره باشد یا وی عقد نکاح نماید دوم آنکه بعد ولادت نام فرزند که میخواهند  
سوم آنکه بعد علم بوی نماید چهارم آنکه چون بعد بلوغ برسد بنی از انبیان قوم ترویج کند پیغمبر عرض کرد که یا امیر المومنین  
یکی از حقوق مذکور هاد است و آنست که باز چگونگی حقوق خود را از بنده پنهان نکند زیرا که مادر هم را بکسی میدهد  
خریده و نامش را در محل نهاد و تا حال آتی از کتابت نامش بپایند بمانده و هنوز بنی عقد نکاح نغیر شود و امیر المومنین  
بشهادت این حال پدرش را خبر فرمود و گفت که تو عجب بی انصافی که حقوق خود از وی بخوابی و چیزی مکن  
از حقوق او بر ذمه است آنرا کسی فراموش ساخته اولاد حقوق او داد اما بعد از آن حقوق خود از وی بخواد  
غلامی که نامش است که ترویج فرزند و تعلیم و غیره از حقوق او بر ذمه والد است چنانکه در حدیث آمده است  
که چون زن بدین بیعت سالگی برسد پدر تقید نماز بوی کند و چون بسن ده سالگی برسد بر ترک مسکوت و ضرب بشمار  
او را کند و چون به نه سالگی برسد بر ستر علیحده خواب کند یعنی بستر خواب او را جدا سازد و چون به هفده  
سالگی برسد عقد نکاح او کرده بدو اگر دختر باشد تعجیل در نکاح او تا مقدر و کند خصوصاً بوقت بهر رسیدن که خود  
چنانکه در حدیث ترمذی آمده است که آنحضرت صلعم با امیر المومنین علی رض فرمود که با علی تسبیح را تا خبر کن چون  
آن رسد نماز چون تمسکین رسد و سجده چون حاضر گردد و نکاح و دختر بوقت بهر رسیدن که خود گفت **اللَّهُ تَعَالَى وَاللَّهُ تَعَالَى**  
**اَلَا اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ عَمَادُكُمْ وَاَمَّا اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ فَاَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ**  
و بعد از آن بی مرد و مردان بی زنان اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند  
بگویند ای خداوند تعالی و قول الله تعالی **فَاَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ**  
**خَصَمُ الْفَرِیْدِ اَوْ اَوْاحِدَةً وَاَمَّا اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ**  
آیند بشا و باشند یا نه یا چهار پس اگر ترسد که عدالت نتواند کرد یعنی در میان نان در ادای حقوق  
عدالت نتوان شد بوقت نکاح یک زن حره یا یک کنیز بشرط افزون تیدش کفایت کند و فی الحدیث الکما  
مستثنی من عیب غیبی فلکس منی ترجمه نکاح سنت من است پس کسی که بی عیب شد از اتباع  
سنت من است از من یعنی بر طایفه مسکوت من است و قال علیه السلام **وَجَوَا الْوَدُودِ اَلَا اَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ اَنْفُسُ الْفَرِیْدِ**  
و بعد از آن بی مرد و مردان بی زنان اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند

و بعد از آن بی مرد و مردان بی زنان اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند اگر از شما باشند و غلامان که نیز از شما باشند

باید دانست که یکی از سنن انبیاء و مرسلین در منزل آن احتیاط تمام بر ابراهیم صلوات الله علیه ایشان صل  
ساخته متوقع بر یک احتمال قاصد کجای از قضای حاجت نیست بل معاشرت او خوش عیش باشد نه  
علی کثیرت و لاد و رفاه و خرابات متعمر و دو چون بد وقت یک کار را درونی نیز اختلال و دود و آن نشاء فساد  
آنها که هر کجای جهات گرد و دهنده آید بلینج و سخی شدید و آغا و انجام آن لازمست تا هر یک از متعاهدین  
با دای حقوق و لوازم و حریت سبک و شکر دیده در کتاب تصدیق کثرت بند و از هر موافقت و حصول نظام  
تبدیل برین برادر و از کجای کردن زن فاحشه و مرد و او باش و بد وضع و بد کار برین که فباعتها و فساد  
بسیار درست و چون خواهد که اولاد و اقا و ارحام برادران غیر ایشان از عقد نکاح کنه چهار خبر و طرف ثانی را از  
اول دین و دهم است و در حال چهارم مال و دین از همه مقدم و ان فی الحدیث شک النساء که هر یک  
و محسبها و احوالها و اولادها و فاطمه و ابی الدین و تربت یکا و راه الحارثی و ابوداود و حمزه  
نکاح کرده میشوند زمان بملاحظه چهار خبر مال و جسمی علو خاندان شرافت است و دین هم یکی است  
شون بری که دین را باشد خال کوده با دوست تو یعنی اگر زن دین را را اختیار کنی و اگر زن گیر می چون این  
چیز برادران شخص موجود باشد نه اگر گونه خود و شکر آبی خلاصی نام و کند و در نکاح و دختر فرخ دستی و خوش طبعی  
زوج اعتبار کرد نیست و لیکن دین هم یکسانست یعنی خیر الانام و جماعت صحابه را است و از همه مقدم  
و اندرین تعیین شخص موصوف الذکر استخاره کن چنانکه در حدیث صحیح آمده است فی الصحیحین عن علی  
ابن عبد الله اکرم الله وجهه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اهل احدکم امر بالزواج فليزج  
من غیر الفریضة ثم لیقل اللهم انی استخیرک لعلی استقدر لی بقدرتک و استسکرت من  
فضلک الطلیع فانک تقدر و کافدر و تعلم و کاعلم و انت علام الغیوب اللهم ان  
كنت تعلم ان هذا امر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبه افری او عاجل افری  
اجله فاقدر و کسیر و انیم بارئیه و ان كنت تعلم ان هذا امر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبه افری او عاجل افری  
اجله فاصرفه عنی و اصرفه عنی و اقدر لی بخیر حیث کان ثم ارضنی به و چون هذا اللفظ من استخیر  
نکاح نماید و بعد از غنیمت عقد نکاح متعاهدین یا علی الطرفين فیصله می کنند و اقل نه در هر عیت کسی و یک نیم باشد  
میشود و اکثر را عین است مگر چون ازواج مطهرات نبات تقدس با جناب سال که صلوات است آن یازده از انصاف  
در ازواج و چهار صد شغال سیم در نبات نبوده هر حضرت سیده النساء فاطمه الزهرا علیها السلام چهار صد شغال

در این کتاب از سنن انبیاء و مرسلین در منزل آن احتیاط تمام بر ابراهیم صلوات الله علیه ایشان صل  
ساخته متوقع بر یک احتمال قاصد کجای از قضای حاجت نیست بل معاشرت او خوش عیش باشد نه  
علی کثیرت و لاد و رفاه و خرابات متعمر و دو چون بد وقت یک کار را درونی نیز اختلال و دود و آن نشاء فساد  
آنها که هر کجای جهات گرد و دهنده آید بلینج و سخی شدید و آغا و انجام آن لازمست تا هر یک از متعاهدین  
با دای حقوق و لوازم و حریت سبک و شکر دیده در کتاب تصدیق کثرت بند و از هر موافقت و حصول نظام  
تبدیل برین برادر و از کجای کردن زن فاحشه و مرد و او باش و بد وضع و بد کار برین که فباعتها و فساد  
بسیار درست و چون خواهد که اولاد و اقا و ارحام برادران غیر ایشان از عقد نکاح کنه چهار خبر و طرف ثانی را از  
اول دین و دهم است و در حال چهارم مال و دین از همه مقدم و ان فی الحدیث شک النساء که هر یک  
و محسبها و احوالها و اولادها و فاطمه و ابی الدین و تربت یکا و راه الحارثی و ابوداود و حمزه  
نکاح کرده میشوند زمان بملاحظه چهار خبر مال و جسمی علو خاندان شرافت است و دین هم یکی است  
شون بری که دین را باشد خال کوده با دوست تو یعنی اگر زن دین را را اختیار کنی و اگر زن گیر می چون این  
چیز برادران شخص موجود باشد نه اگر گونه خود و شکر آبی خلاصی نام و کند و در نکاح و دختر فرخ دستی و خوش طبعی  
زوج اعتبار کرد نیست و لیکن دین هم یکسانست یعنی خیر الانام و جماعت صحابه را است و از همه مقدم  
و اندرین تعیین شخص موصوف الذکر استخاره کن چنانکه در حدیث صحیح آمده است فی الصحیحین عن علی  
ابن عبد الله اکرم الله وجهه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اهل احدکم امر بالزواج فليزج  
من غیر الفریضة ثم لیقل اللهم انی استخیرک لعلی استقدر لی بقدرتک و استسکرت من  
فضلک الطلیع فانک تقدر و کافدر و تعلم و کاعلم و انت علام الغیوب اللهم ان  
كنت تعلم ان هذا امر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبه افری او عاجل افری  
اجله فاقدر و کسیر و انیم بارئیه و ان كنت تعلم ان هذا امر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبه افری او عاجل افری  
اجله فاصرفه عنی و اصرفه عنی و اقدر لی بخیر حیث کان ثم ارضنی به و چون هذا اللفظ من استخیر  
نکاح نماید و بعد از غنیمت عقد نکاح متعاهدین یا علی الطرفين فیصله می کنند و اقل نه در هر عیت کسی و یک نیم باشد  
میشود و اکثر را عین است مگر چون ازواج مطهرات نبات تقدس با جناب سال که صلوات است آن یازده از انصاف  
در ازواج و چهار صد شغال سیم در نبات نبوده هر حضرت سیده النساء فاطمه الزهرا علیها السلام چهار صد شغال



شرعی را که تو کین عقد سلطان یا باب او و یا قاضی و یا نائب و یا نحو وی را یافت از چندی و الا  
شخصی عاقل با علم و اعلان و تعیین مهر و رسمیه موکل از نایب و منکوحه و مجلس مخصوص و یا از  
عقد نیکو خطمیت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله محمد و  
استغفره و استغفره و تو مؤمن و تو مؤکل علیه و تعوذ بالله من شر و انفسا و من سب  
انما انما محمد الله فلا مضل و من ضل الله فلا هادي که و تشهد ان لا اله الا الله وحده  
لا شریک له و تشهد ان محمد عبده و رسول الله و ان خیر الحديث کتاب الله و خیر  
الهدی هدی محمد صلی الله علیه و سلم و تشهد اننا نأول بدعیه ضلاله و کل  
ضلاله فی النار طبع الله و رسول الله و ان یحیی ما فاته لا یضره الا نفسه و لا  
نضر الله شیئاً سئل الله ان یجعل آمن یطیع رسول الله و یسمع صوائه و یحیی  
فانما کن به و لم یسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس انظروا الذی خلقکم من نفس واحدة  
و خلق منهار و همها و بینهما حلال کثیر و نساء و اتفقوا الله الذی نساء لونه و الا حرام  
ان الله کان علیکم فیما یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حی تقابله و لا تموت الا و انتم مسلمون  
قال الله تعالی فان خفتم ان لا تقسطوا فی النکاحی فانکحوا ما طاب لکم من النساء فتنی و  
نکاح و رباح فان خفتم الا بعدوا فواحدة او ما مملکت ايمانکم و انکحوا الاکابر  
منکم و انصالحین من عبادکم و اما انکم ان یکنوا فقراء فغیرهم الله من فضله قال رسول  
الله صلعم انکم من سنی فتن رغبت عن سنی فلیس شی و قال یزید و جی الود و الود  
فانما ابی انکم الله و معرف که برای تجدید ایمان از زوج این کلمات میگویند بسیار خوب است  
و موجب حصول برکت سبب تجدید ایمان و دعوی این کلمات میبایند و آن کلمات این است امنت  
بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و اتقوا الله خیر و شیء من الله تعالی  
و البعث بعد الموت تبرأت من الکفر و الشر و النفاق و البدعة و سایر الفسوق  
و المعاصی و اسلمت و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله ترجمه ایمان آوردم  
بخدا بی تعالی و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او و روز قیامت و تقدیر الهی نیک بدو  
از جانب خدای تعالی است و ایمان آوردم بر انکه حقیر مردگان پس که بزرگوارتر است



و شکر و نعمت و جبر و کبریا و گناهایان اهل عالم و مردم و میگویم که هر چند این نیست معبود بر حق مگر  
الله تعالی محمد بنمیر خداست و صیغه ها و الفاظ عقد در زبان عربی سبقت و اگر بنا کنیم منضم  
باشد در لفظ عربی عقد کند و اگر معنی آن نماند بهر لغت و زبان که آگاه باشد آن تعبیر ظاهر نیست  
و آن الفاظ نکاح و تزویج و تملیک است و چیزی که مقتضای ملکیت است بصفیه باشد مانند سب و عبادت و  
عقد نکاح دو گونه است یکی اصل و دیگری وکیل اگر خود متولی ایجاب یا قبول در نکاح برای خویش است  
اصل باشد و اگر برای دیگری با اجازت او عقد شد وکیل باشد و این پنج صورت دارد یا هر یک  
از زوج و عروس یا هر یک عقد بنده یا عصبه و گواهیان و یا از یک طرف وکیل و طرف دیگر اصل باشد  
و این دو صورت دارد یا از طرف عروس وکیل و طرف ثانی خود زوج و این صورت استغفار  
این یار است و یا از طرف زوج وکیل و طرف ثانی عروس خود عاقد بود و از هر دو طرف وکیل عقد  
مشکلا زوج را زید وکیل شد و عروس را عمر و و یا شخصی احد از هر دو طرف وکیل شد مثلاً زوج و عروس  
هر دو زید را وکیل خود ساختند در نکاح و در صورت زید وکیل آن هر دو زوج و عروس شد صورت  
اول زوج که می خطاب به عروس در عربی **اَنْتَ لَكَ نَفْسِي وَ لَكَ نَفْسِي عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ** و در فارسی  
نکاح کرده و آدم ترا به نفس خود بر می خیزد از مهر و در بندی نکاح کرد یا من نی تیرا اینی ساقه است قدر مهر بر خیزد  
از آن زمان وقت بهر آن مجلس بلا فصل عروس گوید در عربی **قَبِلْتُ نِكَاحَكَ وَ تَزَوُّجَكَ مِنْ نَفْسِي**  
**هَذَا الصَّدَاقِ** و در فارسی قبول کردم نکاح ترا از نفس خود برین مهر و در بندی قبول کیا این  
نکاح ترا اینی ساقه است قدر مهر بر خیزد و در صورت و وکیل عروس گوید در عربی **اَنْتَ لَكَ نَفْسِي وَ لَكَ نَفْسِي**  
**نَفْسِي مَوْكَلَتِي فَلَا تَنْتَ بِنْتُ فُلَانٍ عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ** و در فارسی نکاح کرده و آدم تو به نفس  
مواکله خود که فلان بنت فلان است بر می خیزد و در بندی نکاح کرد یا من نی تیری ساقه است نفس مواکله  
اینی کاکه فلانی بی غلامی کی بی ساقه در مهر یا زها نوقت زوج گوید **قَبِلْتُ نِكَاحَ مَوْكَلَتِكَ هَذَا**  
**وَ تَزَوُّجَهَا مِنْ نَفْسِي عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ** و در فارسی قبول کردم نکاح مواکله تو که این است از نفس  
خود برین قدر مهر و در بندی قبول کیا من نی نکاح این مواکله تیری کاینی بی ساقه در مهر بر خیزد و در صورت و وکیل  
زوج گوید **اَنْتَ لَكَ نَفْسِي وَ لَكَ نَفْسِي مَوْكَلَتِي فَلَا تَنْتَ بِنْتُ فُلَانٍ عَلَى هَذَا الصَّدَاقِ** و در فارسی  
نکاح کرده و آدم تو به نفس مواکله خود را فلان بن فلان برین قدر مهر و در بندی نکاح کرد یا من نی ساقه تیری



النفس مكل ای کافلان بن فلان اسقدر مهر پانزها نوقت عروس گوید قلیت نکاحه نفس مکل ای کافلان بن فلان  
 علی هذا الصداق و در فارسی قبول کردم نکاح نفس مکل ترا بانفس خود بر بقدر مهر و در هندی قبول  
 کیا بین نکاح نفس مکل تری کا اینی سانه اسقدر مهر برود صورت چهارم وکیل عروس گوید در عربی  
 انکاح من و حبت نفس مکل تری فلان بنت فلان من نفس مکل کاک فلان بن فلان علی  
 هذا الصداق و در فارسی نکاح کرده دادم نفس مکل خود را فلان دختر فلان بانفس مکل تو فلان بن  
 فلان بقدر مهر و در هندی نکاح کرد یا بین نفس مکل ای کا فلان بی فلان کی سانه نفس مکل تری کی فلان  
 بی فلان کا اسقدر مهر پانزها ن ساعت وکیل زوج گوید در عربی قلیت نکاحه مکل کاک و در هندی  
 من نفس مکل تری علی هذا الصداق و در فارسی قبول کردم نکاح نفس مکل ترا بانفس مکل خود بر بقدر  
 مهر صورت پنجم خطاب ورج انکاح ورج و حبت فلان بنت فلان علی هذا الصداق و  
 خطاب ورج انکاح ورج و حبت فلان بنت فلان و در فارسی نکاح کرده دادم ترا فلان بن  
 فلان بقدر مهر و این خطاب ورج یا فلان بنت فلان و این خطاب ورج در هندی نکاح کرد یا بین ترا  
 فلان بی فلان کی سانه اسقدر مهر پانزها ن خطاب ورج یا فلان بنت فلان کا اسقدر مهر پانزها ن خطاب ورج  
 و در صورت یک صیغه در ایجاب قبول کفایت میکند و هر خطاب احد هر دو کس یک لفظ کافیست لیکن بصیغه نشین  
 مانند انکاحکم ورج و حبت علی هذا الصداق و در فارسی نکاح کرده دادم شما هر دو را بر بقدر  
 مهر و در هندی نکاح کرد یا بین شما دو نوکا اسقدر مهر پانزها ن که در صورت شخصی احد متولی عقد نکاح  
 از هر دو طرف است حاجت قبول گیرندارد و آنچه خاص مسئله نکاح است و در عقد پنج نیست یرا که  
 عاقد سفیر شخص است بجهت آنکه جمیع حقوق زوجیت ازوطی و ادای مهر بر وجهین تعلق دارند و بویکل تعلق  
 و این مسئله در کتب اصول و فقه تفصیل دارد و مستحبست که عاقد و زوج و عروس بوقت شروع صیغه  
 عقد نکاح این کلمات خوانند بسم الله و الحمد لله والصلاة والسلام علی  
 رسول الله و آنچه که درین بار رسمست که وکیل از طرف عروس شهادت گواهان اثبات کالت خود در عقد  
 عقد نکاح بمجلس عقد کرده در جای قریب یا بعید ساکت می نشیند و مادر کار دیگر مشغول میشود و قاضی  
 یا ناظر و یا شخصی دیگر عقد نکاح از طرف عروس می نویسد می بندد کار است بیوده و لغو زیرا که ولایت  
 وکیل در رخصت میباشد و عاقد که وکیل نیست بی عاقد و بی سبب قدیم است نکاح صحیح

پس کیل شخصی و عاقد شخصی دیگر یا بر این عقد نکاح خلائی نیست و فیکه تدارک آن شود و اگر در خیال شخص دیگر  
 عاقد ساختن منظور باشد لازمست که همان شخص را وکیل کرده شود تا بحسب عهده وکالت خود مستولی عقد نکاح  
 شود و درش که انعقاد نکاح است متحقق گردد و احوط همینست و طریقه تدارک مذکور آنست که موقوف وکیل  
 اذن بدک تو وکیل شو در عقد میسه یا کسی دیگر را وکیل کن و یا آن کیل خود متوجه بقصد نکاح گردد تا عاقد  
 بخوش عقد نماید و فی الهدایه و لیس یقول ان یقول فیما یقول به لانه فوض الیه التصریر  
 دون التکلیف و هذالان مرخصی برائت و الناس یفقدون فی الامراء الا ان یادن که التکلیف  
 لوجود الرضا و یقول عمل بر آنک لاطلاق التصریر الی امرایه و اذا جاز فی هذا الوجه  
 یقول التالی و کیل ای الا اول حتی لا ملک الا اول عزله الی اخر ما قال فان وکل بعد اذن  
 موقوفه عقد و لیکه ای وکیل اول کیل بخصم بجا نراند الا مقصود حضور مری الا اول و  
 قد حضر انتهى ما فیها و اگر صورت موقوفه را بر عقد فوضولی حمل کنند با وجود خلاف مذهب در آن  
 باز تصریح قبول از موقوف عروس یا نو شیه اولی او شان ضرر و ر باشد لیحقق العقد بینما در ضرورت وکیل  
 الوکیل بنیاده باشد و الله اعلم و چون فرغت از عقد نکاح حاصل شود باید که عاقد دعای برکت را بگوید  
 و عروس نباید چنانکه در حدیث صحیح واردست بآرک الله لک و فیک و علیک و جمع بینکما علی  
 خیر و آنچه در انوقت از قسم شیرینی موجود باشد بطریق مناسب تار کند که سنت صحابه در عهد شریف جناب  
 رسالت آب صلعم و بحضور علای آن عالی جناب همین بوده و خزانه از روایت و غیره ثابتست و غنایان  
 بلا فرامیر و ساز برای اظهار سرور و حصول نشاط و طرب و اعلان شرب و مسطوره بجا رست که محض شریف  
 رسالت آب صلعم در میان انصار این همون شربت و بوقت عروس بخانه بردن نیز همین معمول بود چنانکه در جامع  
 ترمذی و ابن مایه و کتب دیگر از احادیث و فقہ صحیح و ثابت گردیده و در شکوة شریف و تحفه  
 عینی و خزانه الروایه و غیره مسطور است و اگر وثیقه نکاح یعنی نکاحنامه نوشته شود در ای دای  
 شهادت و مزید وثوق و کار آمدنی ثانی احوال نسبت خصوصاً در صورت گرانی مهر و مویع  
 بودنش که تاکید درین بسیار منظور باشد و در حاشیه آن وثیقه مهر زوج تحت العبدت گردد  
 و شهادت حصار محاسب عقد خصم و صا کو امان وکالت تحت گواه شد نویسد و بعد از خلوت صحیح و  
 انقضای رشت یا شش ماه و نیمه طیار ساخته تقسیم با قریب و عزیزان و دوستان همسایگان فقرا و محتاجان

و اگر در خیال شخص دیگر  
 عاقد ساختن منظور باشد  
 لازمست که همان شخص را  
 وکیل کرده شود تا بحسب  
 عهده وکالت خود مستولی  
 عقد نکاح شود و درش که  
 انعقاد نکاح است متحقق  
 گردد و احوط همینست و  
 طریقه تدارک مذکور آنست  
 که موقوف وکیل اذن بدک  
 تو وکیل شو در عقد میسه  
 یا کسی دیگر را وکیل کن  
 و یا آن کیل خود متوجه  
 بقصد نکاح گردد تا عاقد  
 بخوش عقد نماید و فی  
 الهدایه و لیس یقول ان  
 یقول فیما یقول به لانه  
 فوض الیه التصریر دون  
 التکلیف و هذالان مرخصی  
 برائت و الناس یفقدون فی  
 الامراء الا ان یادن که  
 التکلیف لوجود الرضا و  
 یقول عمل بر آنک لاطلاق  
 التصریر الی امرایه و اذا  
 جاز فی هذا الوجه یقول  
 التالی و کیل ای الا اول  
 حتی لا ملک الا اول عزله  
 الی اخر ما قال فان وکل  
 بعد اذن موقوفه عقد و  
 لیکه ای وکیل اول کیل  
 بخصم بجا نراند الا  
 مقصود حضور مری الا اول  
 و قد حضر انتهى ما فیها  
 و اگر صورت موقوفه را  
 بر عقد فوضولی حمل  
 کنند با وجود خلاف  
 مذهب در آن باز تصریح  
 قبول از موقوف عروس  
 یا نو شیه اولی او شان  
 ضرر و ر باشد لیحقق  
 العقد بینما در ضرورت  
 وکیل الوکیل بنیاده  
 باشد و الله اعلم و چون  
 فرغت از عقد نکاح حاصل  
 شود باید که عاقد دعای  
 برکت را بگوید و عروس  
 نباید چنانکه در حدیث  
 صحیح واردست بآرک الله  
 لک و فیک و علیک و جمع  
 بینکما علی خیر و آنچه  
 در انوقت از قسم شیرینی  
 موجود باشد بطریق  
 مناسب تار کند که سنت  
 صحابه در عهد شریف  
 جناب رسالت آب صلعم  
 و بحضور علای آن عالی  
 جناب همین بوده و  
 خزانه از روایت و غیره  
 ثابتست و غنایان بلا  
 فرامیر و ساز برای  
 اظهار سرور و حصول  
 نشاط و طرب و اعلان  
 شرب و مسطوره بجا رست  
 که محض شریف رسالت  
 آب صلعم در میان  
 انصار این همون شربت  
 و بوقت عروس بخانه  
 بردن نیز همین معمول  
 بود چنانکه در جامع  
 ترمذی و ابن مایه و کتب  
 دیگر از احادیث و فقہ  
 صحیح و ثابت گردیده  
 و در شکوة شریف و  
 تحفه عینی و خزانه  
 الروایه و غیره مسطور  
 است و اگر وثیقه نکاح  
 یعنی نکاحنامه  
 نوشته شود در ای دای  
 شهادت و مزید وثوق  
 و کار آمدنی ثانی  
 احوال نسبت خصوصاً  
 در صورت گرانی مهر  
 و مویع بودنش که  
 تاکید درین بسیار  
 منظور باشد و در  
 حاشیه آن وثیقه مهر  
 زوج تحت العبدت  
 گردد و شهادت  
 حصار محاسب عقد  
 خصم و صا کو امان  
 وکالت تحت گواه  
 شد نویسد و بعد از  
 خلوت صحیح و  
 انقضای رشت یا  
 شش ماه و نیمه  
 طیار ساخته  
 تقسیم با قریب و  
 عزیزان و دوستان  
 همسایگان فقرا و  
 محتاجان

موسکینان باید و ناده روز تقسیم طعام است و زیاده مکرده است و تخصیص غنیا در دعوت و لیمه نیز  
 مکرده است و فی حدیث البحار می و مسلم شرط طعام لایمة یعنی کما لا غنیا و غیرت  
 الفقراء و من ترک الدعوة فقد عصی الله و سؤله کذا فی مشکوٰۃ ترجمه نیزین طعام و لیمه است  
 که خوانده شوند بر آبی آن تو انکار کن ترک کرده شوند فقیران و سیکه ترک کند دعوت یعنی و لیمه اینست تحقیق که با فرما  
 خدا و رسول او کرده اجابت دعوت لیمه و حضرت امام عظم سنت مکرده است و نزد امام شافعی و حنبلیت کن  
 اجابت و همیشه شرط است بشرط چند یعنی عدم تخصیص غنیا و مالی شدن از سائر و فرامی و سائرین مکررات تخرج و نبودن  
 از مال حرام و جز آن حضور بدعات و منکرات مانند قصص نان سرد و مطربان از امیر ساز حرام است و موجب گناه کبیره  
 و اثم شد یحتمل ازین چیزها و حاضر شدن در مجلس و اجابت و حضور در آن مجلس که چنین مکررات در آن بود و شبهات  
 میکند و اسقاط عدالت میداند و در مذمتی سبب ضلالت و جزای و محض عقد ضلالت و حرمتی در نکاح پیدا شود  
 کما فی الفتاویٰ الهادیة عن الرضیع شرح المنطوقمة الکلیة التي تعقد فی مجالس الملک  
 و المن امیر یأون مختلفا فیها یوحد من احدهما یفسق الولی لانه هو الذی احضر الملامه  
 و المعاف و امرهم بذلک و اعطى المؤمنین علی ذلک الاجرة و الثانی ان الحاضرین صائر  
 فسخه لا سیمما عنهم ذلک فلم یبق الولی ولیا و لا الحاضرین شهودا عنده فلا یفصل  
 عند الشافعی النکاح فلیحذر عن ذلک من شرح اصول الشافعی ضرب الایدی فی الرضا  
 کما مأمور من اصول ابی القاسم الشافعی قال اهل السنة و الجماعة ان کل ما کان من اهل  
 فانه یكون حراما و کل اللع فی القصص کل ما کان من اشغال الغزل سواء کان عربیة  
 أو بالی قاسیة و کذا لک ضرب الدف و العود و البریط و غیرها و ما کان من  
 اللع فانه یكون حراما الا الثلثة مباحة الرجل امراته و ملاحیه و سیه  
 و قریه بقوسیه و در مذمت یکدیگر مانند شب فمی مالکی و حنبلی و غیرهم مانع انعقاد نکاح است  
 انعقاد نکاح عدالت شهود و زوال نشان شرط است و در حضور این چیزها اسقاط عدالت شهود  
 ظاهر است و فی الحدیث لا نکاح الا بولی و شاهد فی عدل و کتب فقه شافعیه شرط است  
 و اگر کسی یعنی غنیا و غیره و بی سازه و بلا شرط اجرت و بدون حضور بار و زوزین شهادت بدون حضور بدعات  
 دیگر کرده آید و است و اگر سر و دبا و ف باشد هم جائز است و در صورت اعلان هم تواند و فی الحدیث



وزوجی از شوهر و خانه والدین و اقارب بگیرد و دو همایشان را بلا اذن شوهر در خانه خود در داخل آمدن  
مکروه و والدین بشرط عدم خوف فتنه بدو و جوی حاضر شده ملاقات با خود نمودن اندک حق ایشانست که اذن شوهر بیا  
و تصد و خبر گیری و لا و پرورش ایشان بر ذمه پدر و مادرست اما بر ذمه پدر اخراجات خورد و پوش و اخراجات  
رضاع و دو و غیره تعظیم و ترتیب تادیب و اجتناب از اذیت و خشنود و زیور و خوارانندین قرآن و تائکید  
نماز و روزه بر ذمه پدرست و بر ذمه مادر پرورش کردن و خوراندن و پوشانیدن و قضای حاجت تا حد  
بلوغ و احتیاج لازمست و نیزه بی ولادت و حق اوست و اگر مادر قبول نکند پدر پذیرد که خواهد از زن مسلم  
عقده صاغیه نماید و اجماع بر رضاع یعنی شیر دهنی از غیر پدر و مادر پدرست نه مادر و همچنین سایر اخراجات  
اطفال که بر پدرست نه مادر و بعد از پدر بر جد صبیح و وارثان دیگرست بر تریب عصباء قال الله تعالی  
على الکواکب مثل ذلک یعنی بر وارث است مانند آنچه که بر پدرست از حقوق اطفال و ولایت  
کلیح یعنی نکاح کرده دادن و لا و بر پدرست بعد از آن بر جد صبیح بعد از آن بر اقارب و در شبهه تریب عصباء  
بعد از آن بر ذوی الارحام چنانکه در کتب فقه مفصل مذکورست و اگر بالغه فتنه نکاح کند و پدر و پسر و  
دار و پسر مقدم بر پدر در مقدمه نکاح و نام نهادن اولاد و تعلیم علوم دینی و ماله و ضرر و ترید و پدر  
ضرورت که اولاد را نام نیکار و فی الحقیقت احب الالسماء الی الله عبد الله و عبد الرحمن و  
اصدقها کما هو و الحارث کذا فی المشکو فی ترجمه دست ترین اسماء کسب و خدای تعالی عبد الله عبد  
الرحمن دست ترین آنها نام و حارث نیز منقولست که خیر الالسماء صا حید و معا عبد الرحمن  
بهترین اسماء است که ما خود از محمد و عبد باشد مانند احمد و محمد و حامد و محمود و حمید و محمد و عبد که مضاف  
بسوی اسماء حسنی است مانند عبد الله و عبد الرحمن و عبد الکریم و عبد الرحیم و عبد الغفور و عبد شکور و عبد  
و جز آن و بر وزن فیهتم از ولادت طفل عقیقه سفست و آن ذبح و قربانیش یا ذبیه برای فدیه  
پسر و یک انجی فدیه دختر و سلامت اعضا و صحت بدن و فریبی ران بشرط است مانند قربانی و حلقی راس  
مو و دینی موی سر تراشیدن بچه و خجیدن آن موی یا نقره و تصدق آن بفقیر و محتاج و دادن کیرا  
از آن بزو یا پیش بقایه و تقسیم گوشت آنها بر قربان و همسایگان و فقیران و اهل خانه و یا خجیدن آن  
گوشت و ضیافت دادن باین جماعت از انواع عقیقه است و همچنین نام اطفال بر روز هفتم نهادن اگر  
بر روز هفتم برای عقیقه کردن نوبت نرسد تا شاهره هفت و نر کند مانند چهار و هفتم و یک و هفتم

به ششم و بیستم و هجدهم و دوم علی بن ابی القیاس چون باها گذر و شمارفت عدد حساب کند تا به نیت ده و چهارده  
 و بیست یکانه و علی بن القیاس و یحیی بن سارالها و تفصیل فی الفتاوی ناخوردن اصول و فروع یعنی والدین  
 و اجداد و امهات و جدات اولاد اولاد و رسم مسلمیت و اصل دنیا حدیث صحیح فی الترمذی و ابی  
 داؤد و غیرها کمال غلام مژگون بقیقه نیک جمع عنه یوم السابع و لیسعی و یحیی و یحیی  
 کذا فی مشکوٰۃ و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی و رسم یحیی  
 تراشیده شود و چون بلفظ این که معنی کرد و دارد دلالت بر فدیة دادن کند لهذا اصول و فروع مولود که از  
 طرف آن مولود و ولایت فدیة دادن از نزد خوردن ایشان از آن فدیة که هست پیدا کند بنا بر این رسم  
 مسلمین موافقت بر ترک خوردن گوشت حقیقه اجرا یافت و حدیث مذکور بلفظ ارباب فقه برین مطلب  
 بر این اشاره لطیف دارد و الله اعلم بحقیقه الحال و حقیقه ولد هم بر ذمه والد است و بهتر آنست که قبل  
 از بلوغ کند و در هفت سالگی معمول بعض سلف بود و در و ز سبتم هم بعض تجوز کرده اند و الله اعلم  
 مقصد دوم در کیفیت تحریر و شق نکاح بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل  
 النکاح فاصلا بین الحلال و الحرام و اصابا لکمال النظام و حرمه السفاح و عصاة  
 للعالم و حفظا للنسل بنی آدم و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد سید  
 اکام و علی آله البررة الکرام و اصحابه الخیرة العظام اما بعد این شق است بطلب  
 حاکم نکاح که طوائف ناس ابدان حاجت می افتد بمنیت بر کیفیت عقد نکاح و مایعلق به و یا یضاف  
 که ضعف العباد سمنی فلان بن فلان قوم فلان ساکن بلده کذا بطوع و رغبت خود بلا اجبار و اگر  
 احدی بطریق قصد و جبر و لعب و هزل بحسب منطوقه کریمه قائل می آید اما طاب لکم من النساء  
 منی و نکت و نکت فان خضتم الا تعدوا فواحد او ما ملکت امراکم و انکحوا الکلیات  
 منکم و الصالحین من ذمکم و اما لکم ان یلوکوا افقرائکم الله من فضله و بموجب حدیث شریف  
 سید الانام علیه علی که و اصحابه یصلوه و السلام النکاح من سننی فمن رغب عن سننی فلیس  
 و حدیث نزول جلاله و کذا الوعد فان اباهی بکم الا معکم یوم القيمة بنی خواست و در نکاح  
 صحیح شرعی خود در آورد و در خات صحبت بدن و نفس و ثبات عقل و درستی حواس نفس نفسیه صحیح باشد و فلا  
 بنت فلان بن فلان ساکن بلده کذا ابوکالت صحیح معتبره فلان بن فلان که از جانب نفس نفسیه موصوفه



ثابت الوکالات است بر طبق شهادت شایان موثوقین ظاهر آنها بعد از آنکه در مسلمات پیراسته  
 احد با فلان بن فلان قوم فلان و ثانیها فلان بن فلان قوم فلان وکیل مذکور بشهادت شایان  
 مسطورین که هر دو در وقت انعقاد عقد مذکور حاضر بودند و الفاظ متعاقبین از زوج وکیل مذکور  
 زوج مسطورین استماع میکردند و هیچ حضا را مسلمین در وقت عقد مذکور حاضر بودند و قبایله هر یک از دو  
 سکه رائج الوقت کامل العیار که نصف آن گذار و پیشه شود تا کید الاصل و بوقت حضور زوج وکیل  
 مسماة مسطورة شایان موصوفین با جمیع حضار مجلس عقد مذکور ايجاب قبول متعاقبین بقصد تمام می شنیدند  
 و معنی الفاظ عقد تباهی نمیدند و عدد مبالغ هر مذکور بری آتیه و کثرت مبالغ مذکور معقول خاطر میکردند  
 با وایست مجمل و نشان غیر معجل بقای نکاح و شروط عقد مذکور از جانب زوج برای و به مسطورة حسن معاشر  
 و مراعات تعظیم و احترام مناسب و ادای حقوق زوجیت را فقی شرع شریف و ترک ستره و کفر و ایفای  
 حقوق صحبت و نفقه و کسوت و سکونت و سکون طالق قبول خدای تعالی علی التواضع و کلامه و علی المقتدر قد  
 متاعا بالمعروف حاکما علی المحسنین ترک اید او ارتکاب چیزهای منافی با امر الله و رسوله و هر  
 و شلاق و طعن و شتم و بیجا و مانند آن شروط عقد مذکور از زوج برای و به مسطورة از حسن  
 معاشر و خانه داری و اطاعت زوج در امور مباحه و حفظ ناموس و تحصین فرج و عصمت و عفت و حفظ آ  
 در فروش مال و اولاد و مراعات صلاح و سائر امور که تعلق با دای حقوق نامح موصوف از این شروط  
 که خصوص جماعت ثقات مسلمین و ضمن الفاظ عقد از طرفین معتبر بودند بهمارا متعاقبین بدل مسطورة شدند  
 و تسلیم بهار امیکردند و جمیع آنرا تلقی بالقبول نمودند و شروط مذکور را شهادت مذکور از زبان متعاقبین تلقی  
 حضار عقد که جماعت مسلمین بودند و معنی آنرا خوب معقول میبایستند و کلاما صحیح است و عیانا  
 کاتبا کماله فیه و لا خبیثه و لا عانة فیه و لا منقصة بر طبق شهادت و اعلان و بر سبیل  
 دوام و کان ذلک فی تاریخ که الله عز و جل کذا اسنة کذا امانتین بعد الکف من الطحیرة علی حضا  
 الصلوة و التسکات و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و از و اوجه  
 و خلفای آجمعین و اگر شروط مسطورة در انوقت مذکور نباشد آنرا درین وثیقه داخل نمیند و اگر  
 بعضی از آن مذکور کردند و بعضی سبکوت عنه آنها که مذکور کردند داخل مرین وثیقه شوند و آنها که سبکوت  
 باشند ازین وثیقه هم مسطور کرد و اگر تفصیل محلی و جمل مذکور نباشد آنرا درین وثیقه ذکر کنند و اگر ذکر

آید از این تحقیق ثابت نماید فائده حسابی را صد مثقال تقیه که صد مثقال است و صد مثقال است و  
 حساب و صد درم شرعی بحساب توله پنجاه و دو نیم توله و محبت پیاپی این بلاد پنجاه و هفت و صد و سی و  
 و فی روپیة یازده کاشه و مثقال چهار و نیم باشد بوزن یکصد جو متوسطه مقطوع الاطراف یعنی خیریکه  
 در اطراف جو مانند موی را زبانش بریده باشد و درم شرعی سه کاشه و یک جو و خمس جو باین حساب  
 ده درم شرعی که ادائی تصاب هرست نزد صنفیه رحیم اندسی و یک نیم کاشه میشود و وزن است یثا  
 سرخ شرعی که از طلا میشود هفت نیم توله و دینار شرعی بوزن مثقال و توله و دوازده کاشه و شش  
 زنی متعارف متوسطه که آنرا در فارسی سرخ و در عربی عین الدیکه گویند و جوشش موی از بایل است  
 در ساحت هشت برنج باریک در وزن و رباعی و جو و سه ربع و یک جز و از سی و شش جز و از اجزای جو  
 و تفصیل کتب الفقه و الطب است تحقیق که متعلق بنصاب علمیت در درم و دینار و زور و سیم و این کتب آنرا  
 وزن سبب گویند معتبر است در زکوة و مهر و دیت و سایر معاملات که درم و دینار را در آن دخل باشد در  
 عرف و در طب وزن درم سه نیم کاشه است و الله اعلم خاتمه در بعضی فوائد متعلقه بزوجهین باید دانست  
 که بزوجه زن و جوا طاعت زوج در امور شرعی و کارهای مباح و معاملات در معامله و نیوی و تقطیم و  
 تکسیم در شش بر نه است و گفتار و رفتار و مخاطبه و احترام و آداب و کردن و بدون اذن و در خانه و آلت  
 و اخوان و برادران خود و زرق و بدون اجازت و بهرم در مال او و بهرم در مال خود و تصرف نکردن  
 و زوج را استنات خاطر زوجه و پاسداری احترام او و والدین او و تحمل بفراسی از و نیز ضرورت و  
 زوج را اطاعت زوجه چنانست که چون زن از حمله ناقصات عقل و نیت پس اطاعت و مخالفت  
 و نیت و فی حدیث الصَّحَّاحِینَ مَا رَأَتْ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ دَیْنٍ أَذْهَبَ لِلْبَّائِ حُجْلٍ  
 الْحَاکِمُ مِنْ أَجْلِ ذَکَ لَکُنَّ مَحْمُودَاتُ عَقْلِ زِنَاقِصَاتِ عَقْلِ دَیْنٍ بَرْدَانَا از یکی شنید  
 وَفِي حَدِيثِ الْبُخَارِيِّ لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ قَالُوا أَمْرُهُمْ أَمْرًا ثُمَّ جَمْعُهُمْ كَزَفْلَاحٍ يَنْبَغِي كَرِهِي  
 خود سازند زن را و فی الحدیث تَشَاوَرُهُنَّ خَالِفُوهُنَّ ثُمَّ جَمْعُهُمْ مَشَاوَرَتُ كُنْدِي بَالِشَا  
 و مخالفت ای ایشان نمایند زیرا که طبیعت زن استعداد و شریک فمعی دارد پس خیریکه عقل او در  
 صواب و خلاف است پس بدین سبب کارهایی منویته برخلاف رای او عمل کردن ضرور شد و چون  
 حال کار دنیا نیست پس بطریق اولی در کار دینی مخالفت را بی اصول و اندیشه و ضرورت و اعتدال و اگر اتفاقاً







۲۲۰  
۲۸

DUE DATE

۲۹۴۳۴۱  
۲۲۵۸